بازخواني عوامل پيدايش مدعيان دروغين مهدويّت و گرايش مردم به آنان

اميرمحسن عرفان

چکيده

انديشه مهدويت، در راه رسيدن به مقصود، ممكن است در درياي پرتلاطم حوادث، با موانعي روبه رو شود. شرط رسيدن به ساحل نجات در درجه اول، تقويت نيروي محرك اين گفتمان و در درجه دوم، شناخت و رفع موانع احتمالي است.

«متمهدان» و «مدعيان دروغين»، مفهوم و انگاره‌اي هستند كه تأمل در آن‌ها، براي همگان پر جاذبه است. عده‌اي دوست دارند بدانند چرا در طول تاريخ، و در حوزة مهدويت، با چنين ادعاهايي رو‌به‌رو هستيم؟

با رخ‌نمايي اين‌گونه پرسش‌ها و پرسش‌هاي ديگر، موضوع مورد بحث، اهميت ويژه‌اي يافته است؛ اما مهم، روشمند كردن پژوهش در اين زمينه است. تحليل پيامدها، آثار و خاستگاه‌هاي مدعيان دروغين، در گرو شناخت دقيق عوامل پيدايش آنان است.

نگارنده در اين مقاله، علل زمينه ساز، علل تسهيل كننده و علل شتاب زاي پيدايش مدعيان دروغين و گرايش مردم به آنان را نقد و بررسي مي‌كند.

كليد واژه ها: متمهدان، مدعيان دروغين، بابيت، بهائيت، شيخيه، استعمار، نجات باوري.

پيش در آمد

شناخت و بازشناخت انديشه مهدويت، شناخت و بازشناخت بزرگ‌ترين جريان معرفتي و معنويتي در طول تاريخ است. بازكاوي و بازپژوهي اين جريان، يك ضرورت عيني است؛ تا جرياني كه براي ناب سازي معرفت ديني و بازسازي و نوسازي فرهنگي، معنوي و اجتماعي اتفاق مي‌افتد، پيوسته زلال و اصيل بماند و مانند هميشه، الهام بخش همة آزادي خواهان جهان باقي بماند.

نيرومندي انديشه مهدويت در جايگاه يك اصل مبتني بر سنت‌هاي ريشه‌دار اسلامي، و يأس از الگوهاي دروغين رايج، موجب گرايش روزافزون حقيقت‌طلبان به انديشه مهدويت شده است.

شناخت آفات نظري و عملي و آسيب‌هاي ذهني و عيني انديشه مهدويت، امري پسنديده و لازم است. در عين حال، شناخت و تحليل ريشه‌ها و علل پيدايش و رشد مدعيان مهدويت، يك ضرورت «عقلاني» است؛ تا با نابود كردن «علل»، معلول‌ها نيز از بين رفته و با ادعاهاي پيدا و پنهان در حال وقوع نيز مبارزه شود.

به ديگر سخن، با شناخت علل و ريشه‌هاي انحراف مدعيان دروغين، مي‌توان از آفات دروني و بيروني و آسيب‌هاي تدريجي نيز جلوگيري كرد؛ يعني در مقام «رفع» يا پيشگيري برآمد.

انحراف زدايي از آموزه اصيل مهدويت و زنده نگه داشتن آن، يك ضرورت اجتناب ناپذير است؛ به ويژه اگر دست‌هاي پيدا و پنهان دوستان ناآگاه و دشمن آگاه و مغرض را در انحراف آفريني «مهدويت» در طول تاريخ بشناسيم.

ضرورت بحث از عوامل پيدايش مدعيان دروغين

در بحث از يك موضوع، گاهي آن را تشريح مي‌كنند و علت‌يابي. كار اول را «توصيف»،[1] وقايع‌نگاري و تشريح وضع موجود، و عمل دوم را «تبيين»[2] و يافتن چرايي آن مي‌نامند. بحث اول، به هست‌ها مي‌پردازد و بحث دوم به چرايي و علت «هست‌ها» (شفيعي‌فر، 1377: ج3، ص288).

اين دو مسأله در بحث از مدعيان دروغين نيز صدق مي‌كند و از دو منظر مي‌توان به مدعيان دروغين نگريست؛ يكي پرداختن به سير حوادث و وقايع نگاري و فرايند زندگي مدعيان و ديگري جست و جوي علت يا علل آن. ديدگاه اول، به تاريخ مدعيان دروغين مي‌انجامد و مجموعه‌اي از وقايع است كه از داده‌هاي آن، هيچ گاه سخن نمي‌گويد؛ بلكه مي‌بايست تعبير و تفسير شوند. ديدگاه دوم به نظريه پردازي در مسأله منجر مي‌شود و با كمك آن مي‌توان تصويري روشن و جامع از موضوع ارائه داد.

تصور ما از عوامل و علل پيدايش متمهديان، نقش مهمي در انتخاب ابزارها، شيوه‌ها و روش‌هاي مبارزه با آنان دارد. تفكر و انديشه مهدويت در اوضاع و مقاطع مختلف، گاهي دچار آسيب يا آفت مي‌شود. احياگر در عرصه احياي دين با دو تشخيص بسيار مهم روبه‌رو مي‌شود: تشخيص درد و تشخيص درمان. اگر حقيقت ياب، درد انديشه خود را در نيابد و سرّ رنجوري آن را كشف نكند و دچار خطا شود، از اساس، ره به خطا برده است، و اگر درد دين را به نيكي دريابد، گامي ديگر براي توفيق در پيش روي دارد و آن، حسن درمان است. آسيب شناسي كمك مي‌كند شخص، اين گونه موانع و آفات را بهتر بشناسد و در راه اصلاح آن‌ها بكوشد يا از آن‌ها پيش‌گيري كند.

در بحث مهدويت نيز تا چرايي و چگونگي پيدايش مدعيان به خوبي تحليل نشود، نمي‌توان تصويري روشن و جامع از آن ارائه داد؛ پس اگر ريشه‌ها و علل پيدايش مدعيان دروغين را همراه اهداف و انگيزه‌ها شناختيم، راه تحريف، كژانديشي و عوام‌گرايي دربارة چنان واقعه عظيم و مكتب‌سازي بسته خواهد شد.

قابل ذكر است كه تقسيم عوامل و تفكيك آن‌ها در اين مقاله، براي سهولت بيشتر در گزارش و تحليل و بررسي آن‌ها است وگرنه، واقعيت از تعامل و هم آوايي چند زمينه و بستر در يك مدعي خبر مي‌دهد. علل و عواملي كه اين جا بررسي مي‌شوند، داراي حصر عقلي نيستند و فقط حاصل كاوش نويسنده در منابع است.

عوامل متعددي در پيدايش مدعيان موثرند كه آن‌ها را به سه دسته تقسيم مي‌كنيم:

1. عوامل زمينه ساز (محرك): مجموعه عواملي ريشه‌اي كه در زمينه سازي و بسترسازي پيدايش مدعيان، نقش داشته است.

2. عوامل تسهيل كننده: عواملي كه سبب آسان‌تر شدن طرح ادعاهاي دروغين يا گرايش مردم به چنين ادعاهايي است.

3. عوامل شتاب زا (كاتاليزور): عواملي كه روند رو به جلوي ادعاهاي دروغين و گرايش مردم به آن را سرعت بيشتر مي‌بخشد.

اكنون به شرح و تبيين اين عوامل مي‌پردازيم:

عوامل زمينه ساز

1. نجات باوري مهدوي

آنچه به ماهيت شور انگيز و انقلابي امامت در تشيع مي‌افزايد، اصل مهدويت است. انتظار فرج و اميد به ظهور امام غايب، اميدواري شيعه را براي پيروزي نهايي بر ظلم و ستم و سامان يافتن جهان مي‌فهماند. همين پيوند معنادار بين ظهور امام زمان عجل الله تعالي فرجه الشريف و تشكيل حكومت حق، بهانة برخي «فعاليت‌هاي تندروانه» مي‌شود.

شيعيان در هر دوره‌اي انتظار داشتند منجي رهايي‌بخش به نام «قائم» قيام كند و آنان را از آزارها و فشارهاي سياسي روزگار برهاند. درست است كه در پس پرده برخي از ادعاها، اغراض شخصي و مادي و بهره برداري‌هاي سياسي وجود داشت؛ اما بيش از همه، اين موج شديد مهدي خواهي و نجات طلبي بود كه موجب تطبيق ناآگاهانه و عموماً غير مغرضانه مهدي موعود بر امامان شيعه يا افراد ديگري از خاندان پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم مي‌شد.

با عنايت به چنين انتظاري، پس از درگذشتن هر امام، رحلت او در باور دسته‌اي از افراد نمي‌گنجيد؛ چرا كه قائم، بايد پيش از مرگ خود، بساط ستم را بر مي‌چيد و با پر كردن زمين از عدل و داد، رسالتش را به اتمام مي‌رساند؛ از اين روي، اين دسته يا به انكار درگذشت امام معتقد مي‌شدند يا حداقل انتظار آن‌ها اين بود كه امام، بعد از رحلتش دوباره به زمين برگردد و وظيفه خود را تمام كند.

مرحوم آيت الله حاج شيخ حسين لنكراني رحمت الله عليه دربارة گرايش مردم به علي محمد باب مي‌گويد:

اين باور تحرك بخش اسلامي و شيعي مهدويت بود كه (البته با خطاي تشخيص مصداق)، و صحنه گرداني بازيگران سياسي، غوغاي بابيت را در ايران اسلام و شيعه برانگيخت و جمعي از شيعيان (ساده لوح) را حول پرچم كسي گرد آورد كه مدعي باب امام عصر بود و با نداي «يا صاحب‌الزمان» به تهورهاي بعضاً كم نظير و شگفت انگيز در برابر قواي حكومت وا داشت (كوچك‌زاده، 1378: ص85).

آفريقا را فراموش نكنيم؛ سرزميني كه از زمان راه‌يابي اسلام به آن، منطقه‌اي پر استعداد در پذيرش مفاهيم موعودباوري و مهدويت بوده است. اين پديده، معلول ستم خلفاي اموي و عباسي در صدر اسلام و ظلم مستعمران در سده‌هاي اخير است.

تثبيت مفهوم مهدويت با رويكرد نجات بخشي، زمينه مؤثري در ايجاد جريانات ديني و سياسي در آفريقا بوده است. ظلم و ستم موجود و محروميت شديد مردم آفريقا، «مهدويت» را در آن سرزمين، قوت مي‌بخشد. اگر سرزمين آفريقا را زادگاه «مدعيان مهدويت» بدانيم، راه دوري نرفته‌ايم. اين امر، با توجه به زمينه‌هاي رواني و اجتماعي ناشي از وجود بي‌عدالتي و تبعيض در آفريقا سبب شد مهدي سوداني بيشترين بهره را از آموزه مهدويت ببرد.

سودان تا اوايل دهه هشتاد قرن نوزدهم ميلادي از ناحيه سه گروه تحت ستم بود: استعمارگران انگليسي، حكام و مأموران ترك و مصري و اشراف و ملّاكان و تجار بزرگ محلي و منطقه اي (موثقي، 1374: ص224). اين فشارها و ظلم‌ها به تدريج اعتراضات گسترده‌اي را همراه داشت. البته مهم‌ترين مسأله مورد اعتراض، هجوم و حضور بيگانگان و اروپاييان بود. توده‌هاي مردم محروم و مسلمانِ اقوام بربر، هسته مركزي جنبش اصلاحي و ضد استعماري را آغاز كردند. رهبري اين جنبش گسترده كه از سال 1881م آغاز شد، كسي نبود جز محمد احمد بن عبدالله (1843-1885م) معروف به مهدي سوداني (هالت ـ ام ـ دبليو، 1366: ص92).

مؤلف كتاب مسلمانان آفريقا مي‌نويسد: «ظهور مهدي در بخش آفريقاي شمالي يك پديده خاص است» (كوك، 1373: ص70).

2. جهل و ناداني مردم

دين، بسياري اوقات، آماج بهره‌برداري‌هاي نادرست قرار مي‌گيرد. مردم، با عشق و احساس، بر گرد دين حلقه مي‌زنند و اگر از آموزه‌هاي آن به درستي آگاهي نداشته باشند، در دام شيادان گرفتار خواهند شد.

ناآگاهي‌هاي مردم ايران در زمان قاجاريه، يكي از مهم‌ترين علل گرايش عده‌اي به سيد علي محمدباب بود. مرحوم آيت الله حاج شيخ حسين لنكراني رحمت الله عليه بر اين باور است:

بابيان فداكار و جان فشان اوليه كه در قيام‌هاي خوني زمان باب شركت داشتند و خود را به آب و آتش مي‌زدند، بابي و بهايي (به معنايي كه امروزه از اين كلمات مراد مي‌كنيم) نبودند؛ بلكه شيعياني ساده لوح و ره گم كرده بودند كه در تشخيص «مصداق» به خطا رفته، به عشق هواداري از صاحب الزمان و قائم موعود، اسير مشتي بازيگران سياسي شده بودند (عبداللهي، 1371: ص72).

علت اصلي تأثيرگذاري و رشد مدعيان دروغين مهدويت، جهل مردم است. بدون ترديد، مي‌توان ناداني را عامل اصلي همه انحرافات در تاريخ اسلام دانست. بسياري از افرادي كه در دام چنين مدعياني گرفتار مي‌شوند، در حقيقت جويندگان آب هستند؛ اما چون آب واقعي را نديده و نشناخته‌اند، به دنبال سراب راه افتاده‌اند.

3. نابساماني‌هاي اجتماعي و اقتصادي

اميرالمؤمنين عليه السلام دربارة فقر در كارايي ذهن مي‌فرمايد: الفقر يُخرِسُ الفطن عَن حجتِهِ (سيد رضي، بي‌تا: ح3)؛ تهيدستي، مرد زيرك را در برهان كند مي‌سازد.

آيا با چنين دل مشغولي‌اي مي‌توان از چنين شخصي انتظار داشت در زندگي روزمره خود، سهم لازم دينداري را بپردازد و خود را برابر انديشه و نظرهاي التقاطي حفظ كند. شايد راز آن كه گفته شد فقر زمينه ساز كفر است (كليني، 1405: ج2، ص307)، همين نكته باشد.

تأملي در قيام فاطميان كه با ادعاهاي مهدويت «عبيدالله المهدي» همراه بود و همچنين قيام و ادعاي مهدويت «مهدي سوداني» در شمال آفريقا ما را به اين نكته رهنمون مي‌سازد كه نابساماني‌هاي اجتماعي و اقتصادي و فقر شديد مردم، بستر مناسبي براي طرح اين گونه ادعاها و گرايش شديد مردم فراهم مي‌ساخت. در اواخر قرن سوم و هم زمان با قيام فاطميان، مغرب و افريقيه از نظر اقتصادي از وضعيت مطلوبي برخوردار نبودند. و اين بحران‌هاي اقتصادي، جامعه افريقيه و مغرب را دستخوش تغيير كرد (چلونگر، 1381: 221).

اوضاع نابسامان نظام سياسي، اقتصادي و اجتماعي ايران در دوران قاجار نيز بستر اجتماعي مناسبي براي ظهور بابيه را فراهم ساخت. اين اوضاع، در يك نگرش كلي عبارت بود از:

الف. انحطاط نظام سياسي ايران؛

ب. فساد زايد الوصف حكومت و نخبگان سياسي؛

ج. رقابت استعمار براي كسب منافع ملي مردم ايران؛

ه‍. اعطاي امتيازات گوناگون به بيگانگان و غارت ذخاير ملي؛

و. فقر عمومي و بي‌سوادي گسترده (كاتوزيان، 1373: ص76).

4. فزون طلبي و زياده خواهي

دلبستگي به دنيا، يكي از زمينه‌هاي افكار التقاطي و منحرف است كه متأسفانه دامن انديشه مهدويت را نيز در بر مي‌گيرد. اين زياده خواهي و دنياطلبي، تحت عناوين مختلفي مي‌گنجد كه عبارتند از:

4-1. تضعيف رقيب

در طول تاريخ مي‌بينيم عده‌اي براي تضعيف رقيب و در كشاكش رقابت‌هاي سياسي و نظامي، انديشه اصيل مهدويت را هم بي‌نصيب نگذاشته و با اتهاماتي واهي، رقيب را به ادعاي مهدويت متهم مي‌كنند؛ براي مثال عده‌اي بر اين باورند كه «مختار بن ابي عبيده ثقفي» براي پيشرفت نهضت و قيامش مهدويت «محمد بن حنفيه» را مطرح كرد؛ ولي بررسي‌ها و كاوش‌هاي تاريخي، ما را به اين نكته رهنمون مي‌سازد كه اين، اتهامي واهي است؛ زيرا دشمنان مختار درصدد بودند كه اولاً: چهره قيام مختار را از حالت يك قيام مذهبي به يك قيام اعتقادي تبديل كرده و آن را بدعتي در دين اسلام معرفي نمايند. ثانياً: اين تبليغات منفي، بهانه‌اي براي سركوب ديگر قيام‌هاي شيعي باشد (صفري فروشاني، 1378: ص85 و 86).

نمونه‌اي ديگر، «عبدالله بن معاويه بن عبدالله بن جعفر بن ابي طالب» است كه[3] در سال 127ق‍ در كوفه بر ضد فرماندار منصوب بني اميه قيام كرد. وي در جنگي كه بين او و «ابن هبيره»، سردار سپاه بني اميه روي داد، شكست خورد و در سال 129 ق در هرات كشته شد (جزري، 1407: ج5، ص5).

عبدالله از دو سو مورد حمله بود؛ هم از سوي بني اميه كه بر ضد آن‌ها قيام كرده بود و هم از سوي بني عباس كه او را رقيب اصلي خود مي‌دانستند. اين هر دو گروه، تبليغات وسيعي را بر ضد او به راه انداخته بودند. اتهام ادعاي مهدويت او نيز صرفاً براي تضعيف و خرافي جلوه دادن عقايد بود (صفري فروشاني، همان: ص91).

4-2. ادامه حيات فرقه اي

بعضي از سران فرقه‌هاي غلات مانند مغيريّه، از قيام‌هاي علويان بر ضد حكومت عباسي سوء استفاده مي‌كردند و با ادعاي مهدويت، سعي در جذب نيرو به سوي خود داشتند. مغيريّه ادعا داشتند محمد بن عبدالله بن حسن معروف به نفس زكيه كه بر ضد بني عباس و حكومت منصور قيام كرد و كشته شد، مهدي است و كشته نشده است؛ بلكه در كوه‌هاي ناحيه حاجز بين مكه و نجد قرار دارد.

4-3. سوء استفاده‌هاي مالي

عده‌اي با مطرح كردن مهدويت امامي از امامان شيعه كه از دنيا رفته بود، خود را جانشين او در زمان غيبتش معرفي مي‌كردند و بدين وسيله براي خود مال و مقامي كسب مي‌كردند. مهم‌ترين مصداق اين جريان، سران «واقفيه» مي‌باشند. سران اين فرقه پس از شهادت امام كاظم عليه السلام به دلايلي از جمله سوء استفاده‌هاي مالي، امامت حضرت رضا عليه السلام را نپذيرفتند و ادعا كردند موسي بن جعفر عليه السلام همان مهدي است و در غيبت به سر مي‌برد.

اين انحراف كه بسياري از عالمان و راويان شيعه را در كام خود فرو برد، به چندين شعبه تقسيم شد و مشكلات فراواني را براي امامان بعدي به وجود آورد. شيخ طوسي رحمت الله عليه مي‌نويسد:

اولين كساني كه قائل به وقف شدند، علي بن ابي حمزه بطائني، زياد بن مروان قندي و عثمان بن عيسي رواسي بودند كه به طمع اموال، به دنيا رو كردند و گروهي را با پرداختن اموالي كه خود به خيانت برداشته بودند، با خود همراه نمودند …. يونس بن عبد الرحمان گفته است: در زمان شهادت امام كاظم عليه السلام نزد نمايندگان آن حضرت، اموال زيادي بود كه طمع در آن‌ها باعث شد در آن امام توقف كنند و وفاتش را انكار كنند (تا اموال را به امام بعدي نپردازند) و براي خود بردارند. نزد زياد بن مروان، هفتاد هزار دينار و نزد علي بن ابي حمزه، سي هزار دينار بود. من كه حقيقت امامت امام رضا عليه السلام را دريافتم، مردم را به او دعوت كردم؛ اما آن دو نفر بيست هزار دينار براي من فرستادند و پيغام دادند كه دست از اين كار بردار. ما تو را بي‌نياز مي‌كنيم؛ ولي من امتناع كردم و آنان بناي دشمني با مرا گذاشتند (طوسي، 1417: ص63 و 64).

در زمان غيبت صغرا و نيابت نايب دوم، محمد بن عثمان رحمت الله عليه، «محمد بن علي بن بلال» به همين انگيزه ادعاي نيابت كرد. او از راويان حديث و از وكلاي قديمي بغداد بود كه روابط نزديكي با امامان معصوم عليهم السلام داشت. با وجود اين، او نيابت نايب دوم را انكار كرد و مدعي وكالت از جانب امام دوازدهم عليه السلام شد و وجوهي را كه بايد به محمد بن عثمان مي‌داد، نزد خود نگاه مي‌داشت (طوسي، 1348: ص579). موقعيت اجتماعي «محمد بن علي بن بلال» ميان شيعيان كه موجب شد ادعاي او مورد توجه عده‌اي قرار گيرد، محمد بن عثمان را واداشت براي حل اين مشكل، ترتيب ديدار او با امام عليه السلام را بدهد؛ از اين رو در ملاقاتي مخفيانه، محمد بن عثمان، او را با امام روبه‌رو كرد (همو، بي‌تا: ص26).

5. باورهاي غلط

انديشه مهدويت، از يك سو علل و عواملي دارد و از سويي ديگر، اهداف و اغراضي عالي. عده‌اي عالمانه يا جاهلانه، عامدانه يا غافلانه، آموزه مهدويت را به گونه‌اي تفسير كرده‌اند كه يا علل و عوامل پيدايش اين رخداد را دستخوش تغيير مي‌كند و آن را دگرگون جلوه مي‌دهد يا اهداف‌ آن را به گونه‌اي معرفي مي‌كند كه با اهداف واقعي آن و متون روايي و پژوهش‌هاي عميق و علمي ناسازگار است. برخي از اين باورهاي غلط عبارتند از:

5-1. تعيين وقت ظهور

امامان معصوم عليهم السلام بر عدم تعيين زماني براي ظهور مهدي موعود عجل الله تعالي فرجه الشريف بسيار تأكيد داشتند (كليني، همان: ج1، ص368) و حتي تعيين كنندگان زمان معين براي ظهور را دروغ گو ناميدند (همان)؛ ولي در طول تاريخ، عده‌اي به جاي پرداختن به برهان، فقط براي تحريك احساسات و بدون در نظر گرفتن عواقب آن، درباره ظهور وعده‌هاي دروغين خود به مردم القا مي‌كردند و همين امر، زمينه را براي پيدايش مدعيان دروغين فراهم مي‌ساخت.

سيد كاظم رشتي، شاگرد شيخ احمد احسايي، از كساني است كه بدون در نظر گرفتن روايات معصومان عليهم السلام به نزديكي ظهور حضرت ولي عصر عجل الله تعالي فرجه الشريف بشارت مي‌داد. وي، در نزديكي‌هاي وفاتش امام غايب طبق اصطلاح شيخيه (يعني ظهور حقيقت و روح امام در قالب شخص معين) را بسيار نزديك مي‌دانست و هميشه به شاگردانش گوشزد مي‌كرد: «زود است كه پس از من، امام غايب ظاهر گردد». وي اين مژده و پيشگويي را بارها مطرح كرده و مي‌گفت: «شايد امام غايب، كسي كه روح امام در او ظاهر مي‌شود) ميان شماها باشد». و به شاگردان و پيروانش تأكيد مي‌كرد: «بر يكايك شما لازم است كه شهرها را بگردد و نداي امام غائب را اجابت كند» (مدرسي چهاردهي، 1345: ص20).

بر همين اساس، نخستين پيروان سيد علي محمد باب را شيخيان متعصبي تشكيل مي‌دادند كه بنابر آموزه‌هاي سيد كاظم رشتي منتظر ظهور امام عصر عجل الله تعالي فرجه الشريف بودند. جالب آن كه عده‌اي چون «ملاحسين بشرويه اي» در مسجد كوفه در انتظار ظهور حضرت اعتكاف كردند و چون خبر «بابيت» سيد علي محمد باب به آنان رسيد، نزد سيد علي محمد رفته و ضمن پذيرش دعوت او، از مبلّغان سرسخت او شدند (موسوي بجنوردي، 1381: ج13، ص34).

5-2. مهدويت نوعي

در باب مهدويت، عقيده شيعه اين است كه مهدويت خاصه صحيح و مقبول است؛ به اين معنا كه مهدي اين امت، يك فرد معين است كه موعود امت‌ها و ملت‌ها بوده و ابعاد و ويژگي‌هاي او مشخص است؛ ولي بعضي از صوفيه، قائل به مهدويت نوعيه بوده يا هستند؛ به اين معنا كه عقيده دارند در هر عصري و دوره بايد يك مهدي وجود داشته باشد كه ويژگي‌ها و خواص مهدويت و هادويت را داشته باشد. آنان بر اين باورند كه هيچ عصري خالي از يك مهدي هادي نيست و ضرورتي هم ندارد كه مشخص شود از نسل چه كسي است و چه خصوصياتي دارد (نفيسي، 1373: ص57).

اين تفكر صوفيانه در عده‌اي رسوخ كرد و گاهي با انديشه‌هاي فلسفي در آميخت و عناوين و اصطلاحات تازه‌اي به بازار علم وارد كرد. طرح اين قضيه فلسفي با مشرب صوفيانه، يكي از علت‌هاي طرح و گرايش انديشه‌اي با عنوان مهدويت نوعيه شد؛ به اين معنا كه مقام مهدويت بلكه نبوت در سلوك عارفانه و صوفيانه براي كسي كه به مرحله فنا يا مرحله ولايت كبرا دست يابد، ميسر است؛ بنابراين نگرش كاملاً صوفيانه مهدويت يك مفهوم و عنوان است كه مي‌تواند مصاديق متعددي داشته باشد. عده‌اي با سوء استفاده از چنين طرز تفكري، خود را مهدي موعود ناميدند. در اين ميان، انگيزه‌هاي سياسي گرايش به عقيده مهدويت نوعيه نيز نبايد مورد غفلت واقع شود؛ اهدافي كه از سوي خلفاي اموي و عباسي براي انحراف امت اسلامي و تضعيف جايگاه حقيقي امامت و ولايت در نظر بود.

ادعاي مهدويت «محمد بن فلاح»[4] و «محمد بن عبدالله نوربخش»[5] با تفكر و انديشه صوفيانه آميخته شده بود و آنان در همين راستا ادعاي مهدويت كردند.

5-3. نگاه سطحي و عاطفي به آموزه مهدويت

يكي از ريشه‌هاي انحراف و تحريف در پديده مهدويت، نگاه «سطحي» به آن است؛ يعني صرفاً نقل گزارشي از ظهور حضرت بدون توجه به فلسفه و انگيزه قيام، پيامدها و آثار حكومت جهاني حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف. با چنين رهيافت نقل گرايانه محضي است كه با نقليات و روايات تاريخي «متهافت» و «متناقض» از پديده مهدي مواجهيم كه اساساً تحليل عقلاني درباره آن ديده نمي‌شود. اين خود عاملي مي‌شود تا به عمق حادثه راه نيافته، نقل‌ها و فهم‌هاي متفاوت و متهافت از حكومت حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف بازشناسي و نقد نشود.

عوامل تاريخي خاص از جمله مهجوريت و مغلوبيت سياسي‌ـ اجتماعي در قرون متمادي، عاملي شد تا مسلمانان، رويكردي «عاطفي» به آموزه مهدوي داشته باشند؛ در نتيجه از كانون انديشه مهدويت، كمترين بهره‌برداري معرفتي ـ معنويتي انجام شد. اين خود دستمايه‌اي شد تا برخي شيادان، خود را مهدي زمان جا زنند و از ظرفيت‌هاي عاطفي مسملين سوء استفاده كنند كه چنين مشكلي هنوز هم ادامه دارد.

6. حمايت‌هاي بيگانگان

همه كساني كه درك عميق و دقيقي از تاريخ معاصر دارند، مي‌دانند كه بابيه، بهائيه و ازليه در ايران و قاديانيه در هند، مسلك‌هايي هستند كه دست سياست، آن‌ها را به صورت دين در آورد و به جان ملت مسلمان ايران انداخت، تا از رهگذر تفسيرهاي ارتجاعي و خرافاتي آنها، و ايجاد اختلاف در جامعه اسلامي، هسته پويايي دين اسلام و مذهب تشيّع در ايران گرفته شود و راه براي سيطره استعمار هموار گردد.

در تهاجم پيروان مسلك‌هاي استعماري به دين و هويت ملي، سه هدف اساسي دنبال مي‌شد:

1. خارج كردن دين از حوزه اجتماعي و در رأس آن، سياست و حكومت؛

2. توجيه حضور استعمار در كشور به عنوان يگانه عامل تجدد و ترقي؛

3. تثبيت نيروهاي غرب گرا در اركان سياست گذاري و تصميم گيري كشور (جمعي از نويسندگان، 1386: ص323).

مسلك‌هاي استعماري بابيه و بهائيه دقيقاً همين اهداف را تعقيب مي‌كنند. سر لوحه آموزه‌هاي اين مسلك ها، جدايي دين از حوزه سياست و حكومت است.

بزرگ‌ترين مشكل استعمار براي حضور در كشورهاي اسلامي ـ علاوه بر ماهيت سياسي دين و سياسي بودن مسلمانان ـ وجود برخي احكام حماسي و تحرك بخش اسلام مثل احكام جهاد بود. بهائيت از اين جنبه نيز در خدمت استعمار قرار گرفت؛ براي نمونه، حسينعلي بهاء[6]، همچون قادياني در هند، مأموريت داشت يكي ديگر از احكام مترقي اسلام يعني حكم جهاد را متزلزل سازد، تا اين مانع بزرگ نيز از راه استعمار برداشته شود. او مي‌گويد: «اين ظهور،‌رجعيت كبري و عنايت عظمي است كه حكم جهاد را در كتاب محو كرده است (اشراق خاوري، 128 بديع: ص217).

توجه به مستندات زير، روابط پشت پرده بابيت و بهائيت با روسيه تزاري را به خوبي روشن مي‌سازد:

1. تشكيل اولين مركز تبليغي مهم بهايي در خاورميانه (با عنوان مشرق الاذكار) در عشق آباد روسيه و با حمايت آشكار روس‌ها (جمعي از نويسندگان، 1386: ص29).

2. برادر، شوهر خواهر و خواهرزاده حسينعلي بهاء در استخدام سفارت روسيه بودند و خود بها نيز در جريان ترور نافرجام ناصرالدين شاه توسط بابيان، با حمايت جدي و پيگير سفير روسيه «پرنس دالگوركي» از زندان و اعدام نجات يافت و با محافظت سفارت روسيه از ايران خارج شد (همان).

3. پيشنهاد «پرنس دالگوركي» به حسينعلي بهاء پس از آزادي از زندان مبني بر سفر به روسيه، و نيز بدرقه رسمي بهاء تا مرز عراق توسط كارگران سفارت روسيه نيز گام‌هاي بعدي سفارت روسيه در حمايت از حسينعلي نوري است (شهبازي، 1382: ش27، ص20).

پيوند بهائيت با دولت انگليس در سده اخير، از مسائلي است كه مي‌توان گفت بين مورخان و آگاهان رشته تاريخ و سياست، نوعي «اجماع» بر آن وجود دارد.[7] در دوران عباس افندي[8] معروف به عبد البهاء (1921-1844م) حكومت عثماني فرو پاشيد و انگلستان، متصرفات اين حكومت را به چنگ آورد. عبد البهاء با اربابان تازه فلسطيني روابط تنگاتنگي برقرار كرد؛ چنانكه در مراسم خاصي، مقامات انگليسي فلسطين به او لقب «سِر» (sir) دادند؛ لقبي كه از طرف شاه انگليس عطا مي‌شود و پاداش خدمت مهم به امپراتوري است. بعدها نيز ژنرال آللنبي به نمايندگي از دربار لندن نشان شواليه (Knight hood) را به عباس افندي عطا كرد.

قادياني نيز كه در سال 1880م ادعاي مهدويت را مطرح كرد، از حمايت سرشار دولت انگليس برخوردار بود. وي در نوشته‌هايش مردم را براي اطاعت از دولت انگليس و همدردي با آنان ترغيب كرد (فرمانيان، 1382: ش17، ص152). وي در سال 1897م در جشن تولد شصت سالگي ملكه انگلستان نوشتن رساله‌اي به نام «تحفه قيصريه» را آغاز كرد و در آن، ملكه را سايه خدا برشمرد و اطاعت او را اطاعت از خدا ياد كرد. جالب آن كه وي مراد از «أولوا الأمر» در آيه 59 سوره نساء را ملكه انگلستان مي‌دانست.

بزرگ‌ترين خدمت قادياني به استعمار، فتواي او بر حرمت جهاد بود. وي با اين‌كه در صفوف مسلمانان بود، جهاد را براي مسلمانان جايز نمي‌دانست. او مي‌گفت: خدا محتاج به شمشير نيست؛ بلكه دين خود را با آيات آسماني تأييد خواهد كرد (بهشتي، 1386: ص147).

عوامل تسهيل كننده

1. تكليف گريزي و اباحه گري

بين پيروان هر مكتب، هستند كساني كه انگيزه گردن نهادن به بايدها و نبايدها را ندارند و هميشه و همه گاه تلاش مي‌ورزند از زير بار تكليف، شانه خالي كنند؛ اما براي اين امر، توجيهي ندارند؛ لذا از خانواده و جامعه بيرون رانده مي‌شوند. همچنين عده‌اي بي‌اعتقادند و نمي‌توانند بي‌اعتقادي خود را بروز دهند؛ زيرا جامعه و خانواده آنان بر شالوده دينداري بنا شده است و كار آنان، شنا بر جريان خلاف است. اين افراد، در جامعه دينداران، خود را زنداني مي‌پندارند و هميشه براي خود راه فراري مي‌جويند؛ از اين روي با هر نغمه‌اي كه با هواها و هوس‌هاي اينان همراه باشد، همنوا مي‌شوند و با هر حركتي كه بي‌تقوايي و لاابالي گري اينان را ناديده انگارد يا براي آن توجيه و مبنايي درست كنند، همراه مي‌شوند.

درباره محمد بن نصير نميري از مدعيان دروغين نيابت در دوران غيبت صغرا مي‌گويند وي قائل به اباحي گري بود و همة محرمات را حلال مي‌دانست. وي لواط را جايز مي‌دانست و مي‌گفت از ناحيه مفعول، نشانه تواضع و فروتني و از ناحيه فاعل يكي از شهوات و طيبات است و خداوند هيچ كدام از اين دو (تواضع و طيبات) را حرام نكرده است. [9]

انگيزه‌هاي مهم گرايش شماري از جوانان به مسلك بابيت و بهائيت، همين آسان گيري و بي‌پروايي اخلاقي بوده كه اين مسلك از آن سخن مي‌گفته است. رهبران بابيت، به نام اصلاح دين و تمدن و نوآوري، مرزهاي شرعي ميان زن و مرد و پوشش زن را در اسلام به سخره مي‌گرفتند و براي تبليغ مرام خود و جذب جوانان به سوي مسلك خود از زنان استفاده مي‌كردند.

قرة العين[10] از نخستين زنان گرونده به باب است كه در محفل بابيان و هواداران خود، بي‌حجاب آشكار مي‌شده، منبر مي‌رفته است. در يكي از سخنراني‌هاي خود، خطاب به بابيان مي‌گفته است: «اي اصحاب! اين روزگار، از ايام فترت شمرده مي‌شود. امروز تكاليف شرعيه، يك باره ساقط است و اين صوم و صلات كاري بيهوده است (انصاري، 1382: ص80)».

2. بي‌تفاوتي خواص

انسان، موجودي اجتماعي است و همواره تكامل و پيشرفت خود را در همبستگي و تعامل با جامعه مي‌بيند؛ لذا انسان و جامعه داراي رابطه دو سويه تأثيرپذيري و تأثيرگذاري هستند. مردم نيز از حيث تأثيرات متقابل به دو گروه تأثيرگذار و تأثيرپذير تقسيم مي‌شوند. از ديدگاه جامعه شناسي، گروه تأثيرگذار «خواص» و گروه تأثيرپذير را «عوام» مي‌نامند. با نگاهي دقيق به جوامع پيشين، در مي‌يابيم كه عوام و خواص، در دوره‌هاي مختلف منشأ تحولات تاريخي بوده‌اند؛ به گونه‌اي كه هر پديده تاريخي، حاصل نوع عملكرد اين دو طايفه و تعامل آنها است.

مرز ميان خواص و عوام همان بصيرت و آگاهي است. در رشد و پيدايش مدعيان دروغين مهدويت عملكرد خواص بسيار مؤثر است. نكته پر اهميت آن است كه بسياري از ادعاهاي دروغين در آغاز پيدايي، كم اهميت جلوه مي‌كردند. در واقع، در مقطع ايجاد اين انحراف ها، كمتر كسي فكر مي‌كرد كه يك جريان كوچك و كم اثر، روزي به صورت يك فرقه و جريان، در تاريخ بماند و موجبات انحرافات گوناگون اخلاقي، اجتماعي و اعتقادي را فراهم آورد. طبعاً اگر در زمان مناسب، عالمان و حاكمان متعهد و مسؤول با اين گونه انحرافات برخورد مي‌كردند و با افشاگري يا رديّه نويسي و حتي ايجاد محدوديت، مانع از عضوگيري و گسترش آن جريان ميان مردم مي‌شدند، ميزان اثرگذاري آن محدود مي‌شد، و طبعاً ‌در راستاي زمان، اثري از آن باقي نمي‌ماند.

3. جعل احاديث

عقيده به مهدي موعود، چنان در ذهن و قلب مردم رسوخ كرده بود كه از همان صدر اسلام در انتظار ظهورش بودند. اين انتظار، در ايام هرج و مرج و بحران‌ها و حوادث ناگوار تاريخي، شدت مي‌يافت. طبيعي است كه جاعلان حديث نيز از اين قضيه سوء استفاده كرده و به جعل حديث و تغيير متن آن مي‌پرداختند.

در اين ميان، مدعيان مهدويت نيز براي پيشبرد ادعاي خويش از روايات جعلي مدد مي‌جستند؛ براي مثال، براي گسترش هرچه بيشتر ادعاي مهدويت «عبيدالله المهدي» در آفريقا، داعيان اسماعيليه بر اساس بعضي رواياتِ منسوب به اهل بيت عليهم السلام كه ظهور مهدي از مغرب خواهد بود، رواياتي جعل كرده و پيش بيني مي‌كردند ظهور، در سال غلبه فاطميان بر آفريقا خواهد بود. آنان از امام هادي عليه السلامروايتي نقل مي‌كردند كه در سال 254ق فرموده است: «با گذشت چهل و دو سال، بلا و گرفتاري‌اي كه گرفتار آن هستيد، رفع خواهد شد» (قاضي نعمان، بي‌تا: ص73).

مبلغان اسماعيلي براي جلب اقوام بربر و باديه نشين به مهدويت، احاديثي جعل كردند كه طبق اين احاديث، مهدي موعود از بين اقوام شيعه نشين ظهور خواهد كرد. بيشتر اين احاديث، ظهور مهدي را از نواحي دور دست كشورها و كناره‌هاي سرزمين‌هاي آباد مانند «زاب» در آفريقا و «سوس» در مغرب تعيين مي‌كرد (ابن خلدون، 1363: ج1، ص328).

5. برداشت‌هاي ناصحيح از روايات

كاوش‌ها و جستارهايي كه درباره احاديث صورت مي‌گيرد، بايد بر مبناي اصول و مباني موجود در قرآن و سنت اصيل و ترديدناپذير باشد، نه آن‌كه بر اساس دست‌مايه‌هاي ذهني جاري در جامعه باشد. در اينجا قصد بررسي روش‌هاي چگونگي برخورد با روايات در ميان نيست؛ بلكه قصد داريم با بيان مثالي، چگونگي تفسير ناروا از احاديث مهدويت و سوء استفاده از آن در موضوع مدعيان دروغين را روشن كنيم.

يكي از نشانه‌هاي ظهور حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف، طلوع خورشيد از سمت مغرب گفته شده است.[11] روايات مربوط به اين نشانه، بيشتر در منابع اهل سنت آمده و آنچه در كتاب‌هاي شيعه وجود دارد، همان مضمون را تكرار كرده است. بخش عمده اين احاديث، ذيل آيه 158 سوره انعام وارد شده است. اسماعيليان، از اين روايات سوء استفاده كردند و با برداشتي ناروا آن را بر مهدي فاطمي تطبيق نمودند؛ زيرا وي از منطقه «مغرب» در شمال آفريقا قيام كرد.

قاضي نعمان مورخ اسماعيلي مذهب (متوفاي 363ق) نيز ضمن گزارش اين حديث، آن را پيش‌گويي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم درباره مهدي فاطمي دانسته است. وي مي‌نويسد:

رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم مي‌فرمايد: «در سال سي‌صد هجري خورشيد از مغرب طلوع خواهد كرد». اين، حديث مشهوري است و تا كنون خورشيد از مغرب طلوع نكرده و پس از اين هم نخواهد كرد؛ پس مقصود رسول خدا، قيام مهدي از مغرب است و مهدي همان خورشيدي است كه فرموده سي‌صد سال پس از هجرت من طلوع خواهد كرد.[12]

عوامل شتاب‌زا

1. نمونه‌سازي بر اساس نشانه‌هاي مهدي موعود

بايد اذعان كرد كه در طول تاريخ، از هيچ يك از نشانه‌هاي مهدي موعود، چون «غيبت» سوء استفاده نشده است. مسأله غيبت امام دوازدهم، هم زمان با گسترش رسالت الهي پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم در جامعه اسلامي مطرح شد و اولين سخنان درباره غيبت مهدي عليه السلام از زبان آن حضرت صادر گرديد (صدوق، 1405: ص286). بر همين اساس امامان عليهم السلام نيز هر زمان به فراخور حال و وضعيت جامعه، موضوع غيبت امام دوازدهم را به شيعيان گوشزد مي‌كردند. انبوه رواياتي كه تا زمان امام صادق عليه السلام براي شيعيان نقل شده بود، مسأله غيبت را براي بسياري از ايشان به باوري مسلم تبديل كرده بود كه در وقوع آن شك نداشتند؛ و از امام عليه السلام درباره چگونگي آن مي‌پرسيدند (همان: ص243) با نزديك شدن زمان غيبت، گفتار امامان عليهم السلام در اين باب تصريح بيشتري داشته و اساساً به عنوان يك سنت الهي مطرح شده كه در امت‌هاي پيشين معمول بوده است.

فراواني رواياتي كه از رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم درباره غيبت مهدي عليه السلام نقل شده بود و آگاهي‌هايي كه از سوي امامان عليهم السلام صورت گرفته بود، سبب شد كه غيبت به صورت يك باور عمومي و واقعه‌اي مسلم و حتمي در آيد و همين امر، زمينة بهره‌برداري‌هاي منفي بسياري از فرقه‌ها را فراهم كرد؛ از جمله عباسيان و اسماعيليه پيش از ظهور علني و فراگير شدن خود ده‌ها سال به دعوت مخفيانه مردم و حركت‌هاي پنهاني روي آوردند. عباسيان نيز علاوه بر مخفي نگاه داشتن نام رهبر خود در طول نهضت، چهل روز يا دو ماه ابوالعباس سفاح را كه لقب و صفات مهدي به او داده شده بود، در كوفه پنهان كردند و پس از بيعت با او گفتند: ما اين نهضت را به دست عيسي بن مريم خواهيم داد (طبري، بي‌تا: ج7، ص423). اسماعيليه معتقد بودند امامانشان مستورند و بعد از آنان، مهدي ظهور خواهد كرد (همان: ص428).

مهم‌ترين فرقه‌اي كه بيشترين سوء استفاده را از روايات غيبت كرد، «واقفيه» بودند. آنان ادعا كردند كه حضرت موسي بن جعفر عليه السلام همان مهدي است و در غيبت به سر مي‌برد و گزارش شهادت آن حضرت را توجيه كردند. جالب آن‌كه اولين كتاب‌ها در موضوع «غيبت» به وسيله برخي از سران واقفيه و به منظور اثبات مدعاي خود درباره غايب شدن امام هفتم عليه السلام نوشته شد كه در آن، ضمن بيان روايات منقول از امامان، به طرح مسأله غيبت پرداختند. علي بن حسن طائي[13] معروف به طاطري و ابن سماعه[14] هر دو از سران واقفيه مي‌باشند كه اولين كتاب‌هاي غيبت را نگاشتند. اين كتاب‌ها در فاصله پنجاه سال پيش از آغاز غيبت امام دوازدهم عليه السلام نوشته شد.

از مواردي كه مدل سازي بر اساس نشانه‌هاي مهدي موعود را بستري مناسب براي پيشبرد قيام خود قرار دادند مي‌توان به «حارث بن سريج» اشاره كرد كه در سال 116 ق همراه جهم بن صفوان بر ضد بني اميه قيام كرد. او سياه مي‌پوشيد و پرچم‌هايش سياه بود. حارث، ميان پيروان خود اين گونه اشاعه داد كه او همان صاحب «رايات سود» است كه زمينه را براي حكومت آل محمد فراهم مي‌كند (ابراهيم حسن، 1967: ج2، ص5).

منصور دوانيقي نيز فرزندش، محمد را مهدي لقب داد به اين گمان كه او همان مهدي موعود باشد (مسعودي، 1409: ج1، ص330) او از روايت «اسمه اسمي و اسم أبيه اسم أبي»[15] سوء استفاده كرد.

«ابن تومرت» از مدعيان مهدويت براي خود نسب نامه‌اي علوي ساخت، تا «مهدي» بودن وي با روايتي كه فرموده «مهدي از عترت من است يا از اولاد من است»[16] هماهنگ باشد.

«محمد بن عبدالله نوربخش» نيز همانندي نامش با نام پيغمبر، سبب كمك به وي در ادعاي مهدويت شد. وي كه اصرار داشت اين مطابقت اسمي با پيغمبر هرچه شامل‌تر باشد، پسر خود را قاسم ناميد تا نام كاملش چنين شود: ابوالقاسم، محمد بن عبدالله (الشيبي، 1385: ص313).

طرفداران مهدي سوداني، وجود خال بر گونه او را نشانه مهدويت وي مي‌دانستند (محمد حسن، 1373: ص233).

علي محمد باب نيز كه شنيده بود امام زمان عجل الله تعالي فرجه الشريف از مكه با شمشير ظهور مي‌كند و در جاي ديگر سخن از درفش‌هاي سياهي مي‌رفت كه از خراسان بيرون مي‌آيد، براي آن‌كه خويش را با حديث‌هاي ذكر شده هماهنگ كند، ملاحسين بشرويه‌اي را به خراسان مي‌فرستد تا به جمع آوري عده‌اي مشغول شود و سپس با پرچم‌هاي سياه به سوي شيراز حركت كنند. علي محمد هم با چنين استنباطي عازم مكه شد تا با شمشير ظاهر گردد. البته چنين به نظرمي رسد كه علي محمد، به جاي مكه به بوشهر رفته است (افراسيابي، 1382: ص14).

2. عوامل روان شناختي

به رغم توسعه بيش از پيش همه رشته‌هاي علوم اجتماعي و از جمله روان شناسي و با وجود تلاش بي‌وقفه روان‌شناسان براي شناخت انسان‌ها، انسان هم چنان موجودي ناشناخته است. با وجود آن‌كه برخي از ابعاد و زواياي وجودي انسان‌ها و كنش‌ها و واكنش‌هاي فردي و اجتماعي مورد واكاوي عملي و نظري قرار گرفته است؛ ولي فاصله زيادي تا درك كامل انسان‌ها و كنش‌ها و واكنش‌هاي وي باقي مانده است.

در ساده‌ترين تعريف، روان شناسي، به مثابه دانشي معرفي شده است كه ما را به دقايق كردار و كنه رفتار آدمي و هر موجود زنده‌اي رهنمون مي‌سازد (پارسا، 1366: ص2). به هر ترتيب، در علت يابي و شناسايي زمينه‌هاي پيدايش مدعيان دروغين، به عنوان يك وسيله براي دستيابي به اهداف مورد نظر، مي‌توان بر دانش روان شناسي تأكيد ورزيد. برخي عوامل روان‌شناختي پيدايش اين گونه ادّعاها عبارتند از:

2-1. ناكامي

در مقابل ناكامي ها، تحمل افراد و گروه‌ها متفاوت است. مفهوم «آستانه تحمل ناكامي» اصطلاحي است كه بيانگر توانايي مختلف فرد و گروه‌هاي اجتماعي برابر ناكامي‌ها است، بدون اين‌كه منجر به بروز رفتارهاي غير عادي شود. حاصل ناكامي، شكست و تحقير انسان‌ها است. ناكامي‌هاي دوران كودكي، ناكامي‌هاي اقتصادي، سياسي، اجتماعي، شكست در زندگي زناشويي، در فعاليت‌هاي مختلف اجتماعي و تحقيرهاي روا شده در طول دوران زندگي از جانب ديگران در حوزه‌هاي مختلف، به واكنش‌هاي غير عادي افراد مي‌انجامد (همان: ص25).

تأمل در ادعاهاي هر يك از مدعيان دروغين در عصر حاضر كه صرفاً در راستاي سودجويي‌هاي مالي و اخلاقي مطرح مي‌شوند، نشان مي‌دهد بسياري از اين ادعاها از ناكامي‌هايي در زندگي نشأت مي‌گيرد.

2-2. احساس محروميت

احساس محروميت نسبي، نارضايتي و احساس ضرر را ميان قوميت‌ها برده و آن را دروني مي‌كند. اين احساس، توده‌هاي قومي را به عنوان يك مجموعه محروم و تحت ستم براي رفع محروميت بر مي‌انگيزاند. در عين اين‌كه احساس محروميت مي‌تواند بيانگر واقعيت محروميت باشد، مي‌تواند جعلي و توهمي نيز باشد. اين ساختگي بودن و خيال پردازانه بودن، مي‌تواند توسط ديگران نيز ايجاد و القا شود.

ميان مدعيان مهدويت، فاطميان از اين موضوع بيشترين بهره را بردند. در طول چندين سال، مبلغان فاطمي با بهره گيري از ابزارهاي تبليغاتي، تلاش مضاعفي را براي گسترش احساس محروميت قوم بربر با هدف پيشبرد قيام، به زعامت اسماعيليان، به انجام رساندند. طرح هميشگي محروميت‌هاي فرهنگي و سياسي قوم بربر در شمال آفريقا از راه‌هاي گوناگون، در تحريك قوم بربر و اعتقاد آنان به مهدويت عبيدالله المهدي بسيار مؤثر و كارساز بود.

2-3. پيش‌داوري‌هاي ذهني

پيش‌داوري عبارت است از واكنشي كه يك شخص به كسي يا چيزي پيش از هرگونه تجربه واقعي انجام مي‌دهد. پيش‌داوري بيشتر با بار و مضمون منفي همراه است. از سويي اين برداشت‌ها و پيش‌داوري‌ها زمينه ساز بروز و استمرار تنش‌ها و بحران‌ها است، و از سوي ديگر، منبع اصلي تفكرات غير اصولي است.

پيش‌داوري ذهني هر گروه در آموزه مهدويت، نحوه برخورد آنان با اين آموزه را نشان مي‌دهد؛ براي نمونه اين پيش‌داوري يا تصور قالبي كه حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف هنگام ظهور با خشونت هرچه تمام‌تر با ديگران مقابله مي‌كند، از پيش‌داوري‌هاي ذهني در اين زمينه است.

پيش‌داوري‌هاي ذهني مردم فقير و ستم كشيده شمال آفريقا، به پيشبرد ادعاي مهدويت عبيدالله المهدي كمك شاياني مي‌كرد. ابوعبدالله شيعي به اقوام بربر افريقيه مي‌گفت: مهدي موعود، زنده است و بين آن‌ها زندگي مي‌كند (قاضي نعمان، بي‌تا: ص73). آنان نيز مهدي موعود را بين خود جست و جو مي‌كردند. نقل رواياتي با اين مضمون كه مهدي موعود از سرزمين مغرب طلوع خواهد كرد نيز بر پيش‌داوري ذهني مردم ستم كشيده آفريقا افزود.

3. عوام فريبي

عوام فريبي بدين معنا است كه شخصي به جاي استدلال و اقامه برهان براي اثبات يك عقيده، سعي مي‌كند از راه تحريك احساسات و هيجان‌هاي جمعي پيش رود و نوعي اقبال عمومي نسبت به نتيجه مطلوب خود به دست آورد. شخص عوام فريب، در صدد است به ديگران القا كند اگر سخنان او را نپذيرند، گويي با جمع مخالفت كرده است.

در عوام فريبي مطلب، چنان به فرد القا مي‌شود كه مي‌پندارد همة اطرافيان آن را پذيرفته‌اند و نپذيرفتن آن، جا ماندن از كاروان است (خندان، 1380: ص75). از مصاديق عوام فريبي مي‌توان به اين موارد اشاره كرد:

3-1. زهد فروشي

زهد فروشي خود عاملي ديگر در رشد و گرايش به مدعيان مهدويت است. آنان، ميان توده مسلمين كه مقابل تنزل اخلاق و روح دنياپرستي، يك روحيه منفي به خود گرفته بودند، مورد تعظيم و احترام قرار مي‌گرفتند و از اين نظر، اسباب تشويق و دلگرمي و در نتيجه نفوذ معنوي آن‌ها فراهم بود.

قاضي نعمان در دعائم الاسلام مي‌نويسد:

شيوه و روش همراه زهد، تواضع، وقار و وفاي به عهد و امانت ابوعبدالله شيعي موجب خوش‌نامي و تخريب هرچه بيشتر شخصيت والي افريقا شد و زمينه را براي پذيرش و گرايش مردم به مهدويت «عبيدالله المهدي» مهيا ساخت (قاضي نعمان، 1963: ص154).

كشي رحمت الله عليه معتقد است وفاداري مردم به «احمد بن هلال عبرتايي» كه در غيبت صغرا ادعاي نيابت كرد، عمدتاً از اعتقاد روحاني و دروني منشعب نمي‌شده؛ بلكه ناشي از رياكاري‌هاي عرفاني او بوده است (طوسي، 1348: ش1020).

ابن خلدون نيز معتقد است زهد فروشي و رياكاري‌هاي عرفاني «محمد بن تومرت» تأثير بسزايي در گرايش مردم به وي داشته است. ابن خلدون مي‌نويسد. «وي، هيچ گاه زن نگرفت و جامه وي عبايي خشن بود» (ابن خلدون، همان: ج5، ص240).

محمد بن فلاح حركت خود را با اقدامات صوفيانه‌اي آغاز كرد. يك بار به مدت يك سال تمام در مسجد جامع كوفه اعتكاف كرد. غذايش اندكي آرد جو بود كه با آن مي‌زيست. سپس با هيأتي صوفيانه دعاوي خود را آشكار كرد (هالت و دالي، 1366: ص287).

دربارة مهدي سوداني نيز در سودان شايع شد كه وي عابد و متصوف و صاحب رؤياها و شنونده صداهاي ويژه‌اي است. عدم توجه به ظواهر ديني و بخشش هدايايي كه براي او مي‌آوردند، در چشم فقرا و عموم مردم، چهره‌اي زاهدانه و بي‌اعتنا به دنيا براي او مي‌ساخت؛ به خصوص كه وي مردم را به اسلام اصيل فرا مي‌خواند (همان: ص100).

3-2. ادعاهاي واهي

از موارد عوام فريبي، ادعاهاي واهي و غير قابل اثبات است. دربارة «مهدي سوداني» نقل شده است كه مي‌گفت:

در بيداري به حضور حضرت رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم رسيدم. همراه حضرت، خلفاي راشد و پيامبران گذشته چون خضر نبي حاضر بودند. حضرت دستم را گرفته و بر صندلي مخصوص خود نشاند و به من فرمود: «تو مهدي منتظَر هستي».[17]

نتيجه

در جمع‌بندي آنچه گذشت، جاي ترديد باقي نمي‌ماند كه:

ادعاهاي دروغين مهدويّت به يك باره رخ نمي‌نمايند؛ بلكه زمينه‌هاي فكري، سياسي، اجتماعي، اخلاقي و اقتصادي در پيدايي آن‌ها اثرگذارند. چالش ها، نزاع‌ها و كشمكش‌هاي سياسي، قبيله‌اي، عقيدتي و فكري، فقر اقتصادي و فرهنگي، سرخوردگي مردم و نبود انسان‌هاي روشنگر و راهنما زمينه را براي اين‌كه هر روز كسي سربرآورد، بانگي سر دهد و بدعتي ساز كند، آماده مي‌سازد. مذهب‌ها و مسلك‌هاي انحرافي، در مرداب مي‌رويند. وقتي مردماني به سبب فقر فرهنگي و دور افتادن از آيين ناب و فقر اقتصادي و برق تازيه‌هاي استبداد، از پويايي باز ايستند و زمين‌گير شوند، كم كم به مرداب تبديل مي‌شوند. و در اين مرداب است كه گياهان تلخ، سمي و كشنده مي‌رويند.

منابع و مآخذ

1. آدميت، فريدون، امير كبير و ايران، تهران، شركت سهامي انتشارات خوارزمي، 1355ش.

2. ابراهيم حسن، حسن، تاريخ الاسلام، بيروت، دار احياء التراث العربي، 1967م.

3. ابن اثير جزري، ابوالحسن علي بن ابي الكرم محمد، الكامل في التاريخ، بيروت، دارالكتب العلميه، 1407ق.

4. ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد، ‌العبر: (تاريخ ابن خلدون)، ترجمه: عبدالمحمد آيتي، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگي، 1363ش.

5. ابن خلدون،‌عبدالرحمان بن محمد، مقدمه ابن خلدون، ترجمه: پروين گنابادي، تهران، شركت انتشارات علمي فرهنگي، 1366ش.

6. اشراق خاوري، عبدالحميد، گنجينة حدود و احكام، مؤسسه ملّي مطبوعات امري، 128بديع.

7. اشعري قمي، سعد بن عبدالله بن ابي خلف، المقالات و الفرق، تصحيح: محمدجواد مشكور، تهران، انتشارات علمي و فرهنگي، 1361ش.

8. اشعري، ابوالحسن، مقالات الاسلاميين و اختلاف المصلين، تصحيح هلموت ريتر، )بي جا(، دار النشر، 1400ق.

9. اعتضاد السلطنه، فتنه باب، توضيحات و مقالات به قلم عبدالحسين نوايي، تهران، انتشارات بابك، 1362ش.

10. افراسيابي، بهرام، تاريخ جامع بهائيت، تهران، نشر مهر فام، 1382ش.

11. انصاري، فرشته، فتنه باب در زنجان، تهران، نيكان كتاب، 1382ش.

12. بلاذري، احمد بن يحيي، انساب الاشراف، تحقيق سهيل زركار و رياض زركلي، بيروت، دار الفكر، 1417ق.

13. بهشتي، مجاهد علي، «نقش استعمار در پيدايش فرقه قاديانيه»، فصلنامه مشرق موعود، ش1، بهار 1386ش.

14. پارسا، محمد، زمينه روان شناسي (روان شناسي عمومي)، تهران، انتشارات پيوند، 1366ش.

15. جمعي از نويسندگان، بهائيت آن گونه كه هست، تهران، جام جم، 1386ش.

16. جوان آراسته، امير، اسماعيليه (مجموعه مقالات)، مقاله: قاضي نعمان و مذهب او، قم، دانشگاه اديان و مذاهب، 1381ش.

17. چلونگر، محمدعلي، زمينه‌هاي پيدايش خلافت فاطميان، قم، پژوهشكده حوزه و دانشگاه، 1381ش.

18. حرعاملي، محمد بن حسن، اثبات الهداة، قم، المطبعة العلمية، بي‌تا.

19. حسين، جاسم، تاريخ سياسي غيبت امام دوازدهم، ترجمه سيد محمدتقي آيت اللهي، تهران، اميركبير، 1367ش.

20. خندان، علي اصغر، مغالطات، قم، بوستان كتاب، 1380ش.

21. خويي، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، قم، مركز نشر آثار الشيعه، 1410ق.

22. رائين اسماعيل، حقوق بگيران انگليس در ايران، تهران، نشر جاويدان، 1362ش.

23. زاهداني، سعيد، بهائيت در ايران، تهران، مركز اسناد انقلاب اسلامي، 1384ش.

24. ساساني، خان ملك، دست پنهان سياست انگليس در ايران، تهران، انتشارات بابك با همكاري انتشارات هدايت، بي‌تا.

25. سعد، محمدحسن، المهديه في الاسلام (منذ اقدام العصور حتي اليوم)، قاهره، دار الكتاب العربي، 1373ق.

26. سلطان نژاد، رضا، سيري در كتاب‌هاي بهائيان، يزد، 1353ش.

27. سيد رضي، نهج‌البلاغه، بي‌جا، بي‌تا.

28. شفيعي‌فر، محمد، «مدخلي بر انقلاب اسلامي و ريشه‌هاي آن»، تأملات سياسي در تاريخ تفكر اسلامي، پژوهشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي، تهران، 1377 ش.

29. شهبازي، عبدالله، «جستارهايي از تاريخ بهايي‌گري در ايران»، فصلنامه تاريخ معاصر ايران، سال هفتم، شماره 27، پاييز 1382ش.

30. شهرستاني، محمد بن عبدالكريم بن ابي بكر احمد، الملل و النحل، بيروت، دار المعرفه للطباعه و النشر، 1402ق.

31. الشيبي، كامل مصطفي، تشيّع و تصوف (تا آغاز سده دوازدهم هجري)، ترجمه: عليرضا ذكاوتي، تهران، اميركبير، 1385ش.

32. صدوق، محمد بن علي، كمال الدين و تمام النعمه، قم، دفتر نشر اسلامي، 1405ق.

33. صفري فروشاني، نعمت ا لله، غاليان (كاوشي در جريان‌ها و برآيندها)، مشهد، بنياد پژوهش‌هاي اسلامي، آستان قدس رضوي، 1378ش.

34. الضهاجي،‌ابي عبدالله محمد،‌ تاريخ فاطميان، ترجمه: حجت الله جودكي، تهران، اميركبير، 1378ش.

35. طبري، محمد بن جرير، تاريخ الامم و الملوك (تاريخ طبري)، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت، دار التراث العربي، )بي تا(.

36. طوسي، محمد بن حسن، اختيار معرفه الرجال، (رجال الكشي)، مشهد، دانشكده الهيات، 1348ش.

37. طوسي، محمد بن حسن، الفهرست، تحقيق جواد القيومي، )بي جا(، مؤسسه نشر الفقاهه، 1417ق.

38. طوسي، محمد بن حسن، كتاب الغيبه، تحقيق عباد الله طهراني و علي احمد ناصح، قم، مؤسسه المعارف الاسلاميه، 1417ق.

39. عبداللهي، عبدالكريم، انديشه و مبناي مبارزات روحانيت شيعه، تهران، نشر نيك، 1371ش.

40. عمر موسي، عزّالدين، دولت موحدون در غرب جهان اسلام، ترجمه: صادق خورشا، قم، پژوهشكده حوزه و دانشگاه،‌1377ش.

41. فاني و خرمشاهي، كامران و بهاء الدين، دايرة المعارف تشيع، جلد سوم، تهران، نشر شهيد سعيد محبّي، 1386ش.

42. فرمانيان، مهدي، «قاديانيه»، فصلنامة هفت آسمان، ش هفدهم، 1382ش.

43. قاضي نعمان، ابي حنيفه نعمان بن محمد، افتتاح الدعوة، تحقيق فرحات الدشراوي، تونس، الشركة التونسية، بي‌تا.

44. قاضي نعمان، ابي حنيفه نعمان بن محمد، دعائم الاسلام و ذكر الحلال و الحرام و القضايا و الاحكام من اهل بيت رسول الله عليه و عليهم افضل السلام، تحقيق: آصف بن علي اصغر فيضي، قاهره، دار المعارف، 1963م.

45. كاتوزيان، محمدعلي (همايون)، اقتصاد سياسي ايران، ترجمه: محمدرضا نفيسي و كامبيز عزيزي، تهران، نشر مركز، 1373ش.

46. كسروي، احمد، بهايي‌گري، تهران، چاپخانه پيمان، 1350ش.

47. كليني، محمد بن يعقوب، الكافي، تحقيق علي اكبر غفّاري، بيروت، دارالاضواء، 1405ق.

48. كوچك زاده، عبدالله، حوزه‌هاي علميه و مبارزه با انحرافات، تهران، نشر مهر، 1387ش.

49. كوراني، علي، معجم احاديث المهدي عليه السلام،‌ قم، مؤسسه المعارف الاسلاميه، 1411ق.

50. كوك، ژوزف ام، مسلمانان آفريقا، ترجمه: سيد اسدالله علوي، بنياد پژوهش‌هاي اسلامي آستان قدس رضوي، 1373ش.

51. مجلسي، محمدباقر، بحارالانوار، بيروت، مؤسسه الوفاء، 1403ق.

52. محمود، محمود، تاريخ روابط سياسي ايران و انگليس در قرن19، تهران، انتشارات اقبال، 1361ش.

53. مدرسي چهاردهي، مرتضي، شيخي گري، بابي گري، تهران، كتابفروشي فروغي، 1345ش.

54. مسعودي، علي بن حسين، مروج الذهب و معادن الجوهر، تحقيق: محمد محيي الدين عبدالحميد، بيروت، دارالفكر، 1409ق.

55. مغربي، قاضي نعمان بن محمد،‌ شرح الاخبار في فضائل الائمه الاطهار، تحقيق سيد محمدحسين الجلالي، قم، جامعه مدرسين، )بي تا(.

56. موثقي، احمد، جنبش‌هاي اسلامي معاصر، قم، سازمان مطالعه و تدوين كتب علوم انساني دانشگاه ها، 1374ش.

57. موسوي بجنوردي، سيد كاظم، دايرة المعارف بزرگ اسلامي، تهران، مركز دايرة المعارف بزرگ اسلامي، 1383ش.

58. نجاشي، أحمد بن علي، رجال، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، 1427ق.

59. نعماني، محمد بن ابراهيم، الغيبه، قم، منشورات انوار الهدي، 1422ق.

60. نفيسي، اكبر، عقايد صوفيه، تهران، انتشارات مهر، 1373ش.

61. نوبختي، حسن بن موسي،‌ فرق الشيعه، بيروت، دار الاضواء، 1404ق.

62. هالت، پي ام دالي، ام دبليو، تاريخ سودان بعد از اسلام، ترجمه: محمدتقي اكبري، مشهد، بنياد پژوهش‌هاي اسلامي آستان قدس رضوي، 1366ش.

تاريخ دريافت: 10/6/1388

تاريخ تأييد: 25/7/1388

[1]. Discription

[2]. Expanation

[3]. به طرفداران او «جناحيه» مي‌گويند. چون جعفر پس از شهادت از جانب پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله به «ذو‌الجناحين» (صاحب دو بال) ملقب شد (ر.ك: اشعري قمي، 1361: ص43).

[4]. «محمد بن فلاح» از شاگردان ابن فهد حلي و متوفاي 866ق مي‌باشد. وي ادعاي مهدويت را با مقدمه اي صوفيانه آغاز كرد و مي‌گفت، «من مهدي‌ام» و «به زودي ظهور خواهم كرد» و «عن قريب عالم را خواهم گشود و شهرها و روستاها را ميان يارانم تقسيم خواهم كرد». تفكرات او مورد انتقاد ابن فهد حلي بود و حتي حكم قتل او را نيز صادر كرد. (ر.ك: الشيبي، 1385: ص287).

[5]. «محمد بن عبدالله نوربخش» (769ـ 895ق) در قائن مركز بخش قهستان تولد يافت. پدرش عبدالله، از احساء بحرين براي سياحت و زيارت قبر حضرت علي بن موسي الرضا عليه السلام به طوس آمده و بعداً‌ در قائن مقيم شده بودند. وي در هفت سالگي قرآن را از بر كرد و به سرعت در همه فنون تبحر يافت و مريد خواجه اسحاق ختلاني شد. مرشد، از استعدادهاي وي چنان به شگفت آمد كه او را نوربخش لقب داد. از مميزات طريقه نوربخش، سياه پوشي بود؛ چون اين رنگ، نماد نور و زندگي غيبيان شمرده مي‌شد (ر.ك: همان: ص315).

[6]. حسينعلي نوري در دوم محرم 1233ق، در تهران زاده شد. پدرش ميرزا عباس نوري، ملقب به ميرزا بزرگ، از منشيان و مستوفيان خوش نويس عصر محمدشاه قاجار بود. حسينعلي نوري در باغ رضوان بغداد و در مخالفت با برادرش ميرزا يحيي نوري خود را «من يظهره الله» ناميد. با اين ادعا، او خود را جانشين علي محمد شيرازي كرد. اختلاف شديد ميان وي و برادرش سبب شد دولت عثماني او را به حيفا و برادرش ميرزا يحيي را به قبرس تبعيد كند. نخستين كتاب حسينعلي نوري ايقان نام دارد كه تكملة كتابِ ناقص بيانِ علي محمد است. مهم ترين اثر او نيز «اقدس» نام دارد كه در سال 1287 هجري قمري در عكا نوشته شد. اين كتاب، كتاب شريعت بهائيه و ناسخ بيان است (ر.ك: دائرة المعارف بزرگ اسلامي، ج13، ص118).

[7]. براي اطلاعات كامل در اين‌باره، ر.ك: بامداد، 1384: ص201؛ رائين، 1362: ص332؛ كسروي، 1350: ص89؛ آدميت، 1355: ص457؛ ساساني، بي‌تا: ص102؛ محمود، 1361: ص23؛ شهبازي، 1382: ش27، ص14؛ افراسيابي، 1382: ص406 به بعد.

[8]. پس از ميرزا حسينعلي نوري، مؤسس بهائيت، پسر بزرگش عباس، معروف به عبدالبهاء به جانشيني وي منصوب شد. وي در سال 1260 ق، در تهران متولد شد. وي در طول جنگ جهاني اول، رهبري بهائيان را به عهده داشت و به علت اهميت حيفا، آن جا را پايگاه فعاليت هاي خود قرار دارد. وي همان جا بود تا در سال 1300 ش در 77 سالگي درگذشت (ر.ك: 1383: ج13، ص117).

[9]. براي اطلاع بيشتر در اين‌باره، ر.ك: طوسي، 1417: ص244؛ نوبختي، 1404: ص103 و 102؛ خوئي، 1410: ج17، ص299.

[10]. قرة العين در سال 1233 ق در خانواده اي مذهبي متولد شد. پدرش ملاصالح برغاني، همراه دو برادر ديگر ملاصالح، يعني ملامحمد تقي و ملاّ محمدعلي هر سه صاحب درجة اجتهاد بودند و در ايران شهرت داشتند. قرة‌العين به اصول و عقايد شيخيه علاقه‌مند بود و در مكاتبه‌اي كه بين او و سيدكاظم رشتي صورت گرفت، سيدكاظم رشتي به او لقب «قرة العين» داد. وي، سومين شخصي است كه به باب مي‌پيوندد و بعد از پيوستن به علي محمد، اصول ديانت اسلام را رعايت نكرد و منكر حجاب شد.

[11]. براي دستيابي به مجموعه اين احاديث، ر.ك: كوراني، 1411: ج1، ص87، 262، 519 و ج2، ص113، 131، 204-214.

[12]. روي يحيي بن سلام ـ صاحب التفسير ـ رفعه باسناده الي رسول الله صلي الله عليه و آله أنه قال: «تطلع الشمس من مغربها علي رأس الثلائمائه من هجرتي». و هذا حديث مشهور و لم تطلع الشمس من مغربها في هذا الوقت و لا بعده و انّما عنّي بذلك رسول الله قيام المهدي بالظهور من المغرب و العرب. تقول: طلع علينا فلان و طلع من مكان كذا و كذا اذا اقيل منه و المهدي هو المراد بالشمس التي رسول الله صلي الله عليه و آله: «انّها تطلع من المغرب علي رأس الثلاثمائه من هجرتي» (قاضي نعمان، 1414: ج3، ص418).

[13]. وي از اصحاب امام هفتم عليه السلام بود كه بعدها از سران واقفيه شد. وي داراي تأليفات بسياري بود كه شيخ طوسي آن‌ها را بيش از سي كتاب دانسته است (ر.ك: نجاشي: ص254؛ طوسي، 1417: ص272).

[14]. وي از شاگردان علي بن حسن طائي بود. گويا به سبب وثاقت و فقاهتش و تصنيفات خوبي كه داشت، علماي اماميه برخي روايات وي را كه مبتني بر اصول مذهب واقفيه و مخالف با مباني اماميه نبود، در كتاب‌هاي خود ذكر كرده اند (ر.ك: نجاشي، همان: ص41).

[15]. عن رسول الله صلي الله عليه و آله «لا تذهب الدنيا حتي يبعث الله رجلاً‌من أهل بيتي، يواطئ اسْمُه اسمي، و اسم أبيه اسم أبي» (ر.ك: ابن ابي شيبه، 1408: ج15، ص198، ح19493؛ ابن منادي، 1418: ص176، ح114؛ ج10، ص163، ح10213؛ ص53، باب 2؛ ج3، ص594، باب 141، ح92؛ ابن طاووس، بي‌تا: ص313، ح443).

[16]. عن رسول الله صلي الله عليه و آله: «لتملأنَّ الأرض ظلماً و عدواناً، ثمّ ليخرجنَّ من أهل بيتي ـ أو قال من عترتي ـ من يملأها قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و عدواناً»، (حر عاملي، بي‌تا: ج3، ص594، باب 32،‌ح29).

[17]. «جائني النبي صلي الله عليه و آله في اليقظه و معه الخلفاء الراشدون و الأقطاب و الخضر عليه السلام! و أمسك بيدي صلي الله عليه و آله و أجلسني علي كرسيه و قال لي: انت المهدي المنتظر و أنَّ الترك كفار و هم أشدّ الناس كفراً» (محمد حسن، 1373: ص213).